

بررسی تاریخی، ادبی و بلاغی استعاره «چنگال مرگ» در آثار بلاغی و شعر فارسی

فاطمه زهرا توانچه، سیدجواد مرتضایی*، مرضیه آباد

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

سال هجدهم، شماره یازدهم، بهمن ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۱۷، صص ۵۷-۳۷

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8017>

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: تصویر مرگ به مثابه موجودی چنگال دار در بیت «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَذْنَبَتْ أَطْفَارَهَا / أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ» از شاعر عرب «هذلی» جایگاهی مرجع در آموزش استعاره در بلاغت عربی و فارسی یافته است. این تصویر، که مرگ را موجودی درنده نشان میدهد، از آغاز در گونه‌های مختلف شعر فارسی با تعبیرهای گوناگون به کار رفته و در گذر زمان، از حوزه بلاغت عربی به بلاغت فارسی راه یافته است. بررسی چگونگی انتقال این تصویر و نقش آموزشی و ادبی آن در آثار بلاغیان و شاعران، هدف اصلی این پژوهش است.

روش تحقیق: پژوهش حاضر به شیوه کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. جامعه آماری شامل ۲۵ منبع از آثار بلاغی علم بیان فارسی و نمونه‌هایی از شعر کلاسیک و معاصر شاعران برجسته است. داده‌ها با تمرکز بر سیر تاریخی، بلاغی و معنایی عبارت «چنگال مرگ» گردآوری و تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها: بیت مورد نظر از قرن پنجم هجری در آثار بلاغی عربی حضور یافته، سپس در بلاغت فارسی با هدف تبیین انواع استعاره، تمایز میان استعاره‌ها و نقد دیدگاه‌های بلاغیان مطرح شده است. جایگاه بیت در آثار به صورت عبارت، مصراع، دو بیت پیاپی، جمله‌های مشابه و معادلهای فارسی دیده میشود که بیشترین بسامد به کاربرد کامل بیت اختصاص دارد. در سیر تاریخی از دوره قاجار تا امروز، این بیت برای توضیح استعاره مکنیه تخیلیه و آرایه تشخیص به کار رفته و مبنای تحلیل آراء بلاغیان کلاسیک بوده است. در شعر فارسی نیز این استعاره از تصویر ناتوانی انسان در برابر مرگ تا معنای رهاییبخش در عرفان و جلوه اندوه رمانتیک در شعر معاصر تحول یافته است.

نتیجه‌گیری: تعبیر «چنگال مرگ» از مهمترین عناصر توصیفی پایدار در تحلیل استعاره مکنیه تخیلیه، اضافه استعاری و آرایه تشخیص در آثار بیان است و در شعر فارسی از مضمون حتمی بودن مرگ تا نگرش عرفانی و رمانتیک دگرگون شده است.

تاریخ دریافت: ۲۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ داوری: ۲۳ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ اصلاح: ۱۰ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۴ آبان ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

استعاره، چنگال مرگ، هذلی، آثار بلاغی، شعر فارسی.

* نویسنده مسئول:

gmortezaie@um.ac.ir

☎ ۳۸۸۰۵۰۰۰ (۰۹۸ ۵۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A Historical, Literary, and Rhetorical Study of the Metaphor “The Claw of Death” in Persian Rhetorical Works and Poetry

F.Z. Tavancheh, S.Javad Mortezaei*, M. Abad

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 13 August 2025

Reviewed: 14 September 2025

Revised: 02 October 2025

Accepted: 15 November 2025

KEYWORDS

metaphor, *the claw of death*,
Hudhali, Rhetorical Works, Persian
poetry.

*Corresponding Author

✉ gmortezaie@um.ac.ir

☎ (+98 51) 38805000

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: The image of *death as a clawed creature* in the verse “When the talons of fate sink in, no charm can avail” by the Arab poet Hudhali has long served as a canonical reference in the teaching of metaphor within Arabic and Persian rhetoric. Depicting death as a fierce and inescapable predator, this image has appeared in various forms and interpretations across Persian poetry since its earliest stages. Over time, it was transmitted from the domain of Arabic rhetoric into Persian rhetorical tradition. The main objective of this study is to investigate the process of this transmission and to analyze its pedagogical and literary significance in the works of rhetoricians and poets.

METHODOLOGY: This study employs a library-based, descriptive–analytical approach. The research corpus comprises twenty-five sources from Persian rhetorical treatises, along with selected examples of classical and contemporary poetry by prominent poets. The data were collected and analyzed with a focus on the historical development, rhetorical function, and semantic dimensions of the phrase “*the claw of death*.”

FINDINGS: The cited verse has appeared in Arabic rhetorical Works by Iranian scholars since the fifth century AH. It later entered Persian rhetorical discourse, where it served to illustrate different types of metaphor, clarify distinctions among them, and critique rhetorical theories. The verse is cited in various forms—an individual phrase, a single hemistich, two consecutive lines, analogous sentences, or Persian equivalents—with the complete citation being the most frequent. Historically, from the Qajar period onward, it has been used to explain the *metaphor of imaginative personification* and the rhetorical device of personification, forming a basis for analyses by classical rhetoricians. In Persian poetry, the metaphor has undergone a semantic evolution—from portraying human helplessness before death to symbolizing a mystical liberation and, later, expressing romantic melancholy in modern verse.

CONCLUSION: The expression “*the claw of death*” constitutes one of the most enduring descriptive images in the analysis of the *imaginary implied metaphor* (*isti'āra makniyya takhyiliyya*), *metaphorical genitive*, and the rhetorical device of personification within Persian rhetorical discourse. In Persian poetry, its meaning has evolved from expressing the inevitability of death to embodying mystical transcendence and, later, romantic melancholy.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8017>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 57	 0	 0

مقدمه

استعاره «چنگال مرگ» بر مبنای تشبیه مرگ به حیوانی درنده که چنگال دارد و انسان را میکشد در فرهنگهای مختلف در توصیف مرگ، مبتنی بر ترس از مرگ و محتوای حتمی بودن مرگ و ناتوانی انسان در برابر آن، دیده میشود؛ به طور کلی در تفکر عمومی مردم جهان وجود دارد و در آثار متعدد ادبی نیز از مرگ چنین تعبیری شده است، در قرآن کریم در مورد «چنگال مرگ» سخنی نیامده است اما در سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴ که در مضمون تعلیمی دل نبستن به دنیا و تأکید بر حتمی بودن مرگ آمده است، تعبیر گرفتار شدن انسانها در «چنگال مرگ» دیده میشود «وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَا حِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْصِلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطِّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بِرَادِ التَّقْوَى» بدانید، که مرگ از نزدیک به گوشه چشم در شما مینگردد و چنانکه پنداری، در چنگالهای آن گرفتار آمده‌اید، ناخن در تنتان فرو برده است. کارهای بس دشوار و رنجهای کمر شکن آن شما را در برگرفته. پس پیوند خود با دنیا ببرید و به توشه تقوا پشت خود قوی سازید» (نرجمه دشتی: ۴۲۶-۴۲۷).

این استعاره در ادب فارسی در شعر و نثر طی قرن‌ها با تعبیر مختلف تکرار شده و در کتب بلاغی و فرهنگها در بحث استعاره و آموزش استعاره مکنیه و ملزومات آن آمده است. آنچه آثار بلاغی، برجستگی دارد، توجه به بیت عربی «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَطْفَارَهَا / الْفَيْتُ كُلُّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ» (الشعر الهذليين، ۱۳۸۵ق: ج ۱: ۳) از شاعر مُحَضَّرَم ادبیات عربی به نام أَبُو ذُؤَيْبٍ هَذَلِي است که در زمان خودش و بعد از آن از اشعار مشهور بوده است و در آثار بلاغی ما نیز وارد و مرجع اصلی توضیح استعاره گشته است. محتوای بیت تأکید بر ناتوانی انسان در برابر مرگ است که شاعر آن را در مرگ فرزندان خود سروده است. اهمیت بیت چنان است که در اولین کتاب بلاغی عربی، «البدیع» ابن معتمر (قرن سوم هـ.ق.)، به عنوان شاهد مثال در معرفی استعاره آمده است (۴۱۰ق: ۶۲). در میان نویسندگان ایرانی، زمخشری در قرن پنجم در «تفسیر کشاف» در تفسیر آیات ۱۸ - ۲۴ سورة رعد که درباره فرجام انسانهای خوب و بد است، این بیت را آورده (۱۴۰۷ق: ج ۲: ۵۲۵) و بلاغت آن را توضیح داده و آن را استعاره مکنیه نامیده است؛ گویا از همان زمان تاکنون، این بیت در آثار بلاغی که به زبان عربی نوشته شده‌اند، همواره در تبیین استعاره استناد شده است؛ همچنین در آثار بلاغی از دوره قاجار تا به امروز - که جامعه آماری تحقیق است - و به زبان فارسی تألیف شده‌اند نیز دیده میشود.

در این پژوهش با هدف تحلیل سیر تاریخی و ادبی کاربرد این بیت در آثار بلاغی و استعاره «چنگال مرگ» در شعر فارسی با روش توصیفی-تحلیلی، کتابهای حوزه بیان از دوره قاجار تا به امروز و شعر شاعران برجسته ادب کلاسیک و معاصر را از این منظر بررسی نموده‌ایم.

پیشینه تحقیق

در پژوهشها، تاکنون اثری مستقل و جامع که به بررسی جایگاه این بیت در آثار بلاغی و نیز تحلیل استعاره «چنگال مرگ» در شعر فارسی پرداخته باشد، نوشته نشده است؛ اما همچنان به عنوان شاهد مثال یا تحلیل استعاره و بررسی آرای نویسندگان علم بیان، این بیت در پژوهشها تکرار میشود از جمله: ناصرقلی سارلی (۱۳۸۷) در مقاله «انگاره‌ای نو برای تاریخ استعاره» به جایگاه استعاره در آثار بلاغی پرداخته و این بیت را به عنوان تلقی عربی برای استعاره و ساخت استعاره مکنیه و تخیلیه مثال آورده است. عباسپور (۱۳۹۲) در مقاله «انواع استعاره از دیدگاه عبدالقاهر و بلاغت‌دانان برجسته بعد از او: زمخشری، خطیب قزوینی و تفتازانی» به استعاره مکنیه و تفاوت با

تخیلیته پرداخته و این بیت را برای شاهد استعاره تخیلیته تحلیل کرده است، رضایی جمکرانی (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی، تحلیل و نقد استعاره مکنیه در آثار بلاغی» در نقد استعاره مکنیه به این بیت اشاره کرده است. موسویان (۱۳۹۸) در مقاله «آرایه تشخیص از نگاهی دیگر» در بحث جاندارانگاری، این آرایه را بررسی کرده است و در صدد آن است که این بیت را «استعاره در عبارت ترکیبی» در جمله معرفی کند.

در معرفی شاعر و بررسی این قصیده، حریرچی (۲۰۰۵م) در مقاله «الثناء عند أبي الهذلي و مالک بن الريب التميمي» این قصیده را بررسی نموده و این بیت را سبب امتیاز و شهرت قصیده معرفی کرده که هذلی با آوردن «چنگال مرگ» مبتکر استعاره مکنیه شده است. احمدحمدان و احمدحسین (۲۰۱۳م) در مقاله «نظم الصورة التشبيهية في شواهد من شعر الهذليين» این قصیده را در بحث تشبیه بررسی کرده‌اند و البته به بیت مورد نظر اشاره ندارند. خضیرالحیاتی (۲۰۲۰م) در مقاله «استراتيجية التلقي في عينية ابي ذؤيب الهذلي» بیت مذکور را در چارچوب «استراتژی حضور مرگ و فقدان ارزش زندگی» بررسی کرده است. صداقت‌مهر و عرفت‌پور (۱۳۹۲) در مقاله «شخصیت عاذله در آیین شعر جاهلی» این قصیده را از منظر زن سرزنشگر شاعر بررسی کرده‌اند اما به این بیت اشاره ندارند. حاجی‌قاسمی و عابدی‌جزینی (۱۳۹۸) در مقاله «آمیزش مفهومی مرگ در نمونه‌هایی از شعر جاهلی؛ براساس نظریه آمیختگی مفهومی با الگوی چهار فضایی فوکونیه و ترنر» این ابیات را در حوزه استعاره مفهومی قرار داده‌اند.

باتوجه به پیشینه گفته شده، بررسی سیر تاریخی و ادبی این بیت و واکاوی جایگاه آن در کتابهای بیان به طور منسجم و جامع در پژوهشی مشخص انجام نشده است و همچنین سیر تاریخی و تحلیل انواع محتوای استعاره «چنگال مرگ» در شعر فارسی بررسی نشده است و پژوهش حاضر با این هدف انجام میگیرد.

قلمرو تحقیق

محدوده تحقیق اشعار شاعران برجسته در قرنهای مختلف کلاسیک تا به امروز است که از عبارت «چنگال مرگ» استفاده کرده‌اند. در بررسی آثار بلاغی نیز جامعه آماری، کتابهای فارسی زبان بلاغت است که به دلیل شهرت، کتاب آموزشی بودن و پژوهش در حوزه استعاره انتخاب شده‌اند. تعداد ۲۵ کتاب بلاغی به طور مشخص بررسی گردیده است. این کتابها طی سالیان مختلف از دوره قاجار تا امروز نوشته شده‌اند که عبارتند از:

دوره قاجار تا دهه سی: کتابهای بلاغی این دوره، گرچه در زمان قاجار تألیف شده‌اند، اغلب در دوره پهلوی و برخی نیز پس از انقلاب اسلامی چاپ شده‌اند:

- ۱- «نخبه‌البیان: در وجوه تشبیه، استعارات و محسنات بدیعیه» از مهدی‌بن ابی‌ذر نراقی که (متوفی ۱۲۰۹ هـ.ق). این کتاب در سال ۱۳۳۵ چاپ شده است.
- ۲- «درة نجفی: در علوم عروض، بدیع، قافیه» از نجفقلی معزی. مقدمه نویسنده مربوط به سال ۱۲۹۳ هـ.ش. است و حسین آهی در ۱۳۵۵ آن را با تصحیح و تعلیقات تکمیل کرد و چاپ نهایی آن در ۱۳۶۲ انجام شد.
- ۳- «انوارالبلاغه (در فنون معانی، بیان و بدیع)» اثر محمدهادی بن محمدصالح مازندرانی (متوفی ۱۱۳۴ هـ.ق). که در سال ۱۳۷۶ چاپ گردیده است.
- ۴- «ابدع البدایع» محمدحسین شمس العلماء گرکانی (متوفی ۱۳۰۵ هـ.ش). که در روزگار مشروطیت نوشته و در سال ۱۳۷۷ چاپ شده است.
- ۵- «رساله‌هایی در علوم ادبی: بلاغت و انشا (متعلق به مجموعه دریای کبیر)» از فرصت‌شیرازی (متوفی ۱۲۹۹ هـ.ش).
- ۶- «دُرِّالادب: در فن معانی، بیان، بدیع» از عبدالحسین آقاولی، چاپ

نخست آن در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی منتشر شد و در دهه ۱۳۸۰ بار دیگر به چاپ رسید. ۷- «هنجار گفتار» در فن معانی و بیان و بدیع فارسی» از نصرالله تقوی، چاپ ۱۳۱۷.

دهه چهل و پنجاه: ۸- «فنون بلاغت و صناعات ادبی» اثر جلال‌الدین همایی، نخستین بار در سال ۱۳۳۹ چاپ شد، ۹- «یادداشت‌های جلال‌الدین همایی درباره معانی و بیان» (۱۳۵۳)، ۱۰- «روش گفتار علم البلاغه در فن معانی» زین‌العابدین زاهدی (۱۳۴۶)، ۱۱- «معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع» محمدخلیل رجایی (۱۳۵۳)، ۱۲- «صورخیال در شعر فارسی» محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۵۰).

دهه شصت و هفتاد: ۱۳- «معانی و بیان» جلیل تجلیل (۱۳۶۲)، ۱۴- «زیباشناسی سخن پارسی، بیان» میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۶۸)، ۱۵- «بیان در شعر فارسی» بهروز ثروتیان، ۱۶- «بیان» سیروس شمیسا (۱۳۷۰)، ۱۷- «معانی و بیان» رضا شرف‌زاده و علوی‌مقدم (۱۳۷۶)، ۱۸- «علوم بلاغت و اعجاز قرآن» یدالله نصیریان (۱۳۷۸).

دهه هشتاد و نود: ۱۹- «بیان» احمد رنجبر (۱۳۸۵)، ۲۰- «بلاغت فارسی (معانی و بیان)» احمد گلی (۱۳۸۷)، ۲۱- «بلاغت: معانی، بیان و بدیع» محمدحسین محمدی (۱۳۸۷)، ۲۲- «برابره‌های علوم بلاغت در فارسی و عربی بر اساس تلخیص‌المفتاح و مختصر‌المعانی» حمید طبیبیان (۱۳۸۸)، ۲۳- «عیار استعاره: جلوه‌ای از اعجاز بیانی قرآن کریم» از شهریار ضیاء آذری (۱۳۹۰)، ۲۴- «نگاهی تحلیلی به علم بیان» آقاحسینی و هم‌تیان (۱۳۹۴)، ۲۵- «بلاغت روان با حدیث و قرآن» احمد امین‌شیرازی (۱۳۹۴).

درباره هذلی و قصیده عینیّه

بیت «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَظْفَارَهَا / أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ» (۱۹۶۵ م: ۳: ۱)، بیت نهم از قصیده عینیّه ابودؤیب هذلی است. ابودؤیب با نام کامل «خوید بن خالد بن محرز بن زبید بن أسد بن مخزوم بن صاهله بن کاهل بن الحارث بن غنم بن سعد بن هذیل الهذلی» ذکر شده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۳ م: ۴۶۸). البته در برخی منابع نام «محرز» به صورت «محرث» نیز آمده است. قبیله هذیل بن مدرکه، که یکی از تیره‌های آن «صاهله» است، از قبایل مشهور عرب به شمار می‌آید (انطاکی، ۲۰۰۶ م: ۱۵-۱۶).

ابودؤیب، از آنرو که هر دو دوره جاهلیت و اسلام را تجربه کرده، با عنوان «شاعر جاهلی-اسلامی» (ابن قتیبه، ۱۱۹ م: ۶۵۳) شناخته می‌شود. وی در طبقه شاعران مُخَضَّرَم و با عنوان «شاعر مجید مُخَضَّرَم» جای گرفته است؛ زیرا در هنگام رحلت پیامبر اسلام (ص) به مدینه آمده، مسلمان شده و اسلامی نیکو داشته است (یاقوت حموی، ۱۹۹۳ م: ۴۶۸).

البته درباره دیدار او با پیامبر اکرم (ص)، اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی، تشرّف او به اسلام را پس از رحلت پیامبر (ص)، و به طور دقیق‌تر در روزگار خلافت ابوبکر دانسته‌اند (ذهبی، ۱۹۷۱ م، ج ۲: ۱۲۸). در خبر دیگری آمده است که او در زمان حیات پیامبر (ص) اسلام آورده، اما توفیق دیدار ایشان را نیافته است (ابن اثیر، ۱۹۹۴ م، ج ۲: ۱۹۳).

ابودؤیب در زمان حیات خویش و طی سده نخستین هجرت، شهرت گسترده‌ای یافت و از همان دهه‌های آغازین هجرت، ستایش او بر زبانها جاری بود و لقب «شاعر مشهور» گرفت (ابن اثیر، ۱۹۹۴ م، ج ۲: ۱۹۳). قصیده عینیّه را در اندوه از مرگ پسرانش بر اثر بیماری طاعون سروده است، البته در منابعی آمده که سبب مرگ آنان چنین حادثه‌ای نبوده است (عباسی، ۱۹۴۷ م، ج ۲: ۱۶۳) از نظر موضوعی، این بیت درباره مرگ و ناتوانی انسان در برابر تقدیر مرگ است (الشمّان، ۱۹۸۰ م: ۵۷)؛ موضوعی پرتکرار در شعر عربی و فارسی. نویسندگان عرب اشاره کرده‌اند

که مفهومی نو در این بیت عربی وجود ندارد و چیرگی مرگ، گریزناپذیری و ترس از آن، مفهومی تازه در شعر عربی به شمار نمی‌رود که خلق‌کننده آن ابودؤیب باشد (سالم، ۱۹۶۵م: ۱۱۱)؛ اما با توجه به ساختار شعر و شهرت آن در جامعه عصر شاعر و پس از آن، همچنان از مشهورترین ابیات به شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که حتی در زمان معاصر نیز او را در صف نخست میدان رثاء دانسته و قصیده عینیّه را بهترین دلیل این مدعا برشمرده‌اند (الحیای، ۲۰۱۵م: ۲۰). شهرت این بیت چنان است که به‌صورت نشانه‌ای فرهنگی در ادبیات عربی و فارسی در موضوع مرگ جای گرفته؛ چنان‌که در آثار متعدد به‌صورت تضمین و ضرب‌المثل آمده است. ثعالبی نیز آن را در زمره امثال و حکم یاد کرده است (ثعالبی، ۱۹۰۱م: ۳۲۱-۳۲۲).

در کتابهای ادبیات عرب نیز این بیت را به عنوان یک سخن حکیمانه یا ضرب‌المثل مشهور در بیان ناکارآمدی تعویذ در برابر مرگ و ناتوانی انسان (مفضل‌ضبی، ۱۹۲۰م: ۸۵۵-۸۵۶)، تسلی انسان با حکمت مرگ (الفخوری، ۱۳۶۷ق: ۱۸۵) یا وصف حکمت عملی و جهانبینی شاعران هذلی توصیف کرده‌اند. (زکی، ۱۹۶۹م: ۳۳۰-۳۶۰).

جایگاه بیت در کتابهای بلاغی

از نظر بلاغی، در این بیت، «المنیة» مستعارله و واژه «سَع» - که در بیت موجود نیست - مستعارمنه و واژه «أظفار» یکی از ملائمت‌ها آن است. جامع نیز «هلاک کردن و کشتن نفوس» دانسته می‌شود. در کتابهای حوزه بلاغت کلاسیک به زبان عربی مانند تفسیر کشاف زمخشری (قرن پنجم)، «مفتاح العلوم» اثر ابویعقوب یوسف بن محمد سگّاک (قرن هفتم) «الإيضاح فی علوم البلاغة، المعانی و البیان و البدیع» و «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی (قرن هشتم)، المطول تفتازانی (قرن هشتم) به‌صورت مفصل به این بیت پرداخته‌اند؛ چنانکه در کتابهای فارسی قرن سیزدهم تا روزگار ما، اغلب درباره دیدگاه‌های آنان بحث شده است.

و میتوان گفت علت حضور این بیت در کتب بلاغی فارسی ارجاع به آثار پیش‌گفته، به‌ویژه کتاب سگّاک است. زیرا در نخستین کتابهای بلاغی فارسی، مانند ترجمان البلاغه رادویانی، حدائق السحر فی دقایق الشعر رشیدالدین وطواط، المعجم شمس قیس رازی، این بیت نیامده است. در روند تحول، معادلهای فارسی و ارجاع به اشعار شاعران در برخی کتابها جایگزین شدند. این بیت در بخش اصلی کتابها حضور دارد. تنها در یک مورد، محمدی تنها در تمرینات کتاب این بیت را آورده است (۱۳۸۷: ۲۱۲).

کاربرد این بیت در آثار بلاغی، دو هدف اصلی را دنبال میکند: نخست، شاهد مثال و توضیح مفهوم/استعاره؛ و دوم، بحث و نظر درباره ماهیت/استعاره و شیوه‌های آن، مانند تفاوت تشبیه و استعاره و بیان دیدگاه‌های گوناگون بلاغیون.

در چگونگی آوردن شاهد نیز، با توجه به جامعه آماری منابع، مشاهده میشود که این بیت در اغلب آثار به‌صورت مستقل نقل شده است؛ اما در برخی منابع، از جمله گرکانی (۱۳۷۷: ۵۶) و زاهدی (۱۳۴۶: ۲۶۱)، بیت پانزدهم همان قصیده، یعنی «وَتَجَلْدِي لِلشَّامِتِينَ أَرْيَهُمْ...» (۱۹۶۵: ۳، ب ۷) نیز در کنار آن آمده و دو بیت به‌صورت متوالی به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده‌اند. کاربرد مصراع نخست بیت نهم تنها در یک منبع دیده میشود (نراقی، ۱۳۳۵: ۱۷). چند نویسنده هم معادل فارسی آن را آورده‌اند.

در ارتباط با ذکر اسم شاعر، نویسندگانی از جمله شمیسا، شفیعی کدکنی، همایی، رنجبر، ضیاء‌آذری، امین‌شیرازی، گلی، طبیبیان، رجایی، زاهدی، تقوی، نام شاعر را تصریح کرده‌اند؛ زاهدی نیز به این نکته اشاره کرده است که او از شاعران میان‌دوره جاهلیت و اسلام بوده است: «ابودؤیب هذلی، ولید بن خالد، که جاهلیت و اسلام را درک کرده و در سال ۲۷ هجری درگذشته...» (۱۳۴۶: ۲۶۱).

در معنی‌گزینی بیت نیز، اکثر نویسندگان، معنی فارسی را ارائه کرده‌اند. و برخی، مانند شفیعی کدکنی در اثنای توضیح استعاره به معنی بیت اشاره کرده‌اند و ترجمه مستقیم نیاورده‌اند. اختلاف در آن است که گروهی بیت را استعاری و برخی به صورت تشبیهی معنی کرده‌اند که فراوانی با معنی‌گزینی استعاری است؛ برای نمونه، ضیاء‌آذری بیت را تشبیهی معنا کرده است: «و آنگاه که مرگ بسان درنده‌ای چنگالهای خود را فرو برد، هر آنچه از حرز و تعویذ به کار بندی سودی ندارد» (۱۳۹۶: ۱۱۱)؛ در حالیکه آقاحسینی و هم‌تیان آن را به صورت استعاری برگردانده‌اند: «هنگامی که مرگ چنگالهایش (ناخن‌ها) را فرو کند، هیچ مهره چشم زخمی را سودمند نمی‌یابی» (۱۳۹۴: ۲۱۶). گلی به‌اختصار نوشته است: «و زمانیکه مرگ بگشاید چنگالهایش را میبینی هر تعویذی را بلاثر» (۱۳۸۷: ۱۶۰). نصیریان نیز آورده است: «بدانگاه که مرگ چنگالهای خود را فرو برد؛ هیچ دعا و تعویذ سودی نخواهد داشت» (۱۳۷۸: ۱۴۳).

در مقابل، مازندرانی، نراقی، فرصت‌شیرازی، آق‌اولی، رنجبر، تقوی، محمدی، بیت را معنی نکرده‌اند. در معنی‌گزینی واژه‌ها، برای کلمه «المنیة» در همه کتابها، واژه مرگ آمده است و در مواردی نیز «موت» ذکر شده است. واژه «أظفار» عمدتاً با «چنگال» ترجمه گردیده است، اما گاهی معادلهایی چون «ناخن» و «چنگ» نیز به کار رفته است. برای فعل «انشب» ترجمه غالب، «فرو بردن» است اما در برخی منابع اصطلاحاتی همچون «تیز کردن» (شمس العلماء گرکانی، ۱۳۷۷: ۳۸۳)، «بند کردن» (زاهدی، ۱۳۴۶: ۲۶۱)، «در آویختن» (همائی، ۱۳۷۳: ۱۸۲) و «گشادن» (گلی، ۱۳۸۷: ۱۶۰) نیز دیده میشود. واژه مضمّر «سبع» نیز به معنای «درنده» یا «جانور درنده» تکرار شده است؛ اما در مواردی به جای آن، واژه‌های «گرگ»، «شیر» و «ببر» نیز به کار رفته است. جایگاه این بیت در آثار بلاغی به شرح ذیل است:

توضیح کلی استعاره

معزی در ذرّه نجفی ذیل عنوان «استعاره»، تنها به توضیحی کوتاه درباره این صنعت بلاغی بسنده کرده و در ادامه، این بیت را به عنوان شاهد مثال آورده است، بی آنکه نوع استعاره را مشخص کند. او چنین مینویسد: «... استعاره لفظی است مستعمل در چیزیکه تشبیه آورده شود به معنای اصلی آن نظر به اقسامی که برای استعاره است؛ امثله آن هم به اقسامها باید ذکر شود؛ ولی در این جا به یک قسم اکتفا مینماییم مثال از شعر تازی: «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَشْبَتْ أَظْفَارَهَا / أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ» (۱۳۶۲: ۱۷۱).

شاهد مثال استعاره مکنیه و تخیلیه

جایگاه اصلی بیت در کتابهای بلاغی همین مبحث است. نویسندگان در تحلیلها، این بیت را ذیل استعاره کنایی یا مکنیه آورده‌اند و به عنوان شاهد اصلی ذکر کرده‌اند. در این تعبیر، مرگ به درنده‌ای تشبیه شده است؛ از این رو، ترکیب یادشده نمونه‌ای از استعاره کنایی به شمار میرود؛ برای مرگ چنگال تخیل شده و «چنگال» از ملائمت مستعارمنه است. این اثبات لوازم مشبّه به برای مشبّه را استعاره تخیلیه گفته‌اند. نوع نگرش نویسندگان در تحلیلها را میتوان در سه رویکرد کلی دسته‌بندی کرد؛ گاه یک نویسنده توضیحات خود را در بیش از یک رویکرد ارائه کرده است

۱- رویکرد انکارگرایی به استعاره: در این رویکرد، این مثال را ذیل استعاره مکنیه تخیلیه آورده‌اند اما هر دو استعاره را به «تشبیه مضمّر» تقلیل داده و تشبیه مضمّر را همان مکنیه تلقی کرده‌اند. مازندرانی، با نقل دیدگاه

قزوینی در تلخیص‌المفتاح و استدلال او دربارهٔ این مثال، بر آن است که در این مورد، استعاره‌ای لفظی تحقق نمی‌یابد؛ از این‌رو، تعبیر مزبور صرفاً تشبیهی مضمّر در نفس است به بیان دیگر، مراد از مشبّه یا «المنیّه»، معنی حقیقی آن است و استعاره در اصل صورت نگرفته است. او همچنین معتقد است مکنّیه و تخیلیّه، مشترک لفظی هستند نه مجاز لغوی (مازندرانی، ۱۳۷۶: ۲۸۱-۲۸۲).

در همین راستا، رجایی نیز رویکردی نزدیک، اما با گرایش انکارگرایی تقلیلی، اتخاذ میکند؛ به این معنا که ضمن پذیرش اصطلاح رایج استعارهٔ مکنّیه، ماهیت آن را از حوزهٔ تشبیه مضمّر فراتر نمیبرد. در نظر او مشبّه (المنیّه) و لازم مشبّه‌به (أظفار) چیزی جز تشبیهی مضمّر در نفس نیستند (۱۳۵۳: ۳۰۵-۳۰۹).
طبیعیان نیز ادامه‌دهندهٔ همین نگرش است؛ او استعارهٔ مکنّیه را گونه‌ای از تشبیه پنهان میداند که در آن تنها مشبّه ذکر میشود، و با اثبات ویژگیهای مشبّه‌به برای مشبّه، صورت تخیلی استعاره پدید می‌آید. (۱۳۸۸: ۳۸۰-۳۸۱).

۲- رویکرد تعریف مجزای استعارهٔ مکنّیه و تخیلیّه: در این رویکرد، استعارهٔ مکنّیه و تخیلیّه در دو بخش جداگانه و مستقل با ساختار، ویژگیها و کاربردهای خاص خود، تعریف شده‌اند. مازندرانی با نظر سکاکی و زمخشری، بیت را در هر دو استعاره تحلیل کرده است (۱۳۷۶: ۲۸۱-۲۸۲).
زاهدی استعاره را به اعتبار ذکر طرفین، به چهار نوع مصرّحه، مکنّیه و تخیلیّه تقسیم کرده و در توضیح تخیلیّه، آن را همراه استعارهٔ مکنّیه و از انواع مرکبه تعریف کرده و این بیت را تنها به عنوان شاهد مثال بدون هیچ توضیحی آورده است (۱۳۴۶: ۲۶۱-۲۶۲).

علوی‌مقدم و اشرف‌زاده در میان انواع نه‌گانهٔ استعاره، پس از تعریف تخیلیّه - که آن را «اثبات لوازم مشبّه‌به برای مشبّه» دانسته‌اند - از ابیات فارسی مشابه این بیت بهره گرفته‌اند (۱۳۷۶: ۱۲۳).
تجلیل نیز استعاره را از لحاظ حذف مشبّه یا مشبّه‌به به چهار قسم مصرّحه، مرشّحه، مکنّیه و تخیلیّه تقسیم کرده و در تعریف استعارهٔ تخیلیّه، بیان میکند که استعارهٔ مکنّیه همان استعارهٔ تخیلیّه است و این بیت را بدون توضیحی آورده است (۱۳۹۷: ۵۴-۵۵).

۳- رویکرد تعریف متوالی یا زنجیره‌ای استعارهٔ مکنّیه و تخیلیّه: در این رویکرد که رویکرد اصلی است، نویسندگان در تعریفها، استعارهٔ مکنّیه و تخیلیّه را به‌هم‌پیوسته معرفی کرده‌اند تا مقایسهٔ ضمنی و تدریجی میان آنها شکل دهند، در این تعریف نیز برخی بر محور تعریف استعارهٔ مکنّیه و برخی بر بنیاد استعارهٔ تخیلیّه، توضیحاتی آورده‌اند.

برای نمونه نصیریان در تعریف استعارهٔ مکنّیه می‌نویسد: «هرگاه در استعاره به ذکر مشبّه اکتفا شود و تشبیه مورد نظر از امور محسوس به حواس یا متصور به نیروی عقل نباشد و تنها با نیروی تخیل درک شود؛ آن را استعارهٔ تخیلیّه نامند» (۱۳۷۸: ۱۴۳)، در ادامه نیز آورده است: در مثال مذکور مرگ به حیوانی درنده تشبیه شده که در کلام، نامی از آن نیامده است و تصور ما از حیوان درنده به کمک «أظفار» (ناخنها) که از لوازم آن است امکانپذیر میشود. استعارهٔ تخیلیّه را مکنّیه نیز گفته‌اند چون مشبّه‌به پوشیده و مستور است و به صورت کنایه از لوازمش به ذهن می‌آید (همان).

گلی نیز همین نظر را به گونه‌ای دیگر آورده است (۱۳۸۷: ۱۶۰) ضیاء‌آذری آن را در شاهد مثال استعارهٔ تخیلیّه ذکر کرده و دیدگاه کسانی را که آن مجاز دانسته‌اند، رد کرده است (۱۳۹۶: ۱۱۱)، رویکرد تجلیل نیز مبتنی بر تعریف استعارهٔ تخیلیّه است (۱۳۹۷: ۵۵).

آق‌اولی، در کتاب «دُرُّ الْأَدَب» بر پایه استعاره مکنیه نوشته است: «هرگاه در کلام مشبه فقط ذکر شود و مشبه به حذف شود و لازمی از لوازم مشبه به را ذکر کنند آنرا استعاره بالکنایه گویند که ذکر لازم را تخیلیه گویند؛ مثل: «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا / أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ»؛ تشبیه کرده است شاعر «منیه» را به «سبع» و لوازمی از لوازم «سبع» را که «أظفار» باشد ذکر کرده و ذکر لازم آن استعاره بالکنایه است و اثبات «أظفار» برای آن تخیلیه است... به جهت اینکه اثبات «أظفار» برای مشبه که «منیه» است به خیال میاندازد مخاطب را که مشبه «منیه» با مشبه به «سبع» متحد است؛ بنابراین استعاره تخیلیه از استعاره بالکنایه منفک نمیشود (۱۳۱۵: ۱۱۱). تقوی در بحث استعاره مکنیه، آن را بر پایه تشبیه تعریف کرده و معتقد است در این نوع استعاره، مشبه ذکر میشود و مشبه به حذف میگردد. وی در ادامه مینویسد: «اثبات برخی از لوازم مشبه به را استعاره تخیلیه مینامند که خود بر سه قسم است: یا قوام مشبه به به آن وابسته است، یا تکمیل آن منوط به آن است، یا نه در قوام و نه در تکمیل دخالتی ندارد». سپس برای توضیح، بیت هذلی را شاهد مثال قسم نخست آورده است (۱۳۶۳: ۱۹۴).

شاهد مثال اضافه استعاری و تشخیص

کز آری و شمیسا در بحث اضافه استعاری، از عبارت «چنگال مرگ» استفاده کرده‌اند، شمیسا در بخش جاندارانگاری نیز به این استعاره پرداخته و گفته است میتوان به مسامحه آن را جزو پرسونیفیکاسیون قلمداد کرد (۱۳۷۰: ۱۶۰)؛ اما پیش از او، نخستین کسی که درباره آرایه تشخیص سخن گفت و در تحلیل خود از این بیت بهره برد، شفیع کدکنی بود. وی در صور خیال، بحث تشخیص را مطرح کرد و نوشت: با آنکه توضیحات عبدالقاهر، صاحب تلخیص و دیگر عالمان بلاغت، قانونی کلی را بیان میکنند، اگر در شواهدی که می‌آورند دقت کنیم، درمی‌یابیم که در همه جا منظور از استعاره بالکنایه یا مکنیه همین مسأله تشخیص است؛ با این تفاوت که حوزه تشخیص از انسان به حیوان گسترش یافته و بهترین نمونه‌ای که همواره تکرار میشود، شعر ابودؤب هذلی است که در رثای فرزندان خود سروده است (۱۳۷۵: ۱۵۲-۱۵۳). شفیع کدکنی در ادامه بیت را شرح داده و می‌نویسد: «جست‌وجو در کتاب‌های بلاغت، این عقیده نگارنده را تأیید می‌کند که همواره مثال‌های استعاره مکنیه، همان مثال‌های تشخیص‌اند» (همان: ۱۵۳).

شاهد مثال استعاره تبعیه

سگاکي از جمله کسانی است که در تحلیل بیت، به تبعیه بودن استعاره اشاره کرده است و بلاغیون، اغلب، نظر او را رد کرده‌اند. در قرن یازدهم هجری، مازندرانی نیز در بحث استعاره تبعیه، با ذکر این نکته که سگاکي اندراج استعاره در فعل و حرف را تحت استعاره مکنیه و تخیلیه دانسته است، به این مثال پرداخته و در صدد اثبات این است که میتواند استعاره تبعیه نیز باشد (۱۳۷۶: ۲۹۴-۲۹۵).

در روزگار معاصر، شمیسا همین بحث را ادامه داده است و مینویسد: «بهر حال در غالب موارد بهتر و صحیحتر این است که به جای استعاره مکنیه تخیلیه از استعاره تبعیه استفاده کنیم و این بحث قبلاً در توضیح ابیات زیر مطرح شد. در امثال «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا»، مرگ قریبه است که «چنگال خود را فرو برد» در معنای «ما وُضِعَ لَهُ» به کار نرفته و مثلاً به معنی استیلاست و این بهتر از این است که بگوییم مرگ به جانوری تشبیه شده که چنگال دارد؛ زیرا در این صورت، باید مرگ را استعاره بدانیم (استعاره مکنیه تخیلیه)، حال آنکه مرگ در معنای خود به کار رفته و موضوع اصلی شعر است (۱۳۷۰: ۱۶۸).

تحلیل آرای نویسندگان بلاغت کلاسیک

در کتابهای بلاغی، زمخشری، سکاکی و خطیب قزوینی، سه نویسنده کلاسیک هستند که بیش از دیگران به آنها توجه و آراء آنها در آثار بعدی تحلیل شده است، گروهی در صدد تبیین درستی دیدگاه‌های آنان برآمده‌اند و گروهی نیز این دیدگاه‌ها را رد کرده‌اند؛ از میان آنان نیز نظرسکاکی بیش از دو تن دیگر نقد شده است. در این تحلیلها، معمولاً بررسی‌ها بر پایه همان بیت مشهور انجام میشود.

ضیاء‌آذری در پایان بحث استعاره، به تحلیل آرای زمخشری، سکاکی و قزوینی پرداخته و یادآور شده است که میان آنان در تحلیل استعاره اختلاف نظر وجود دارد (۱۳۹۶: ۱۴۴). او تأکید میکند که استعاره مکنیه همانند استعاره تصریحیه بخشی از مجاز لغوی نیست؛ زیرا در این بیت، مجاز در لفظ «مَنِيَّة» نیست، بلکه در لفظ «سَبْع» است که مذکور نیامده و از سیاق کلام مستفاد میشود. به باور او، در استعاره تخیلیه اصلاً مجازی وجود ندارد، بلکه مقصود از «أظفار» معنای حقیقی آن است و اسناد «أظفار» به «مَنِيَّة» بدین منظور است که شنونده به این نکته منتقل شود که در ذهن گوینده، «سَبْع» برای «مَنِيَّة» استعاره شده است (همان: ۱۴۵).

امین‌شیرازی درباره این بیت به گونه‌های مختلف سخن گفته است. او دیدگاه‌های بلاغیون مشهور، از جمله سکاکی، قزوینی و زمخشری را نقل کرده و در بخش کلی «مجاز» به استعاره پرداخته است. در توضیح انواع استعاره — از جمله استعاره بالکنایه — با ذکر نظرهای آنان، این بیت را از نظر کنایی، مکنیه تخیلیه، تصریحیه تخیلیه توصیف کرده است. در پایان چنین می‌نویسد: «استعاره بالکنایه مثل «المَنِيَّة» و ذکر قرینه آن، تخیلیه مثل «أظفار» در بیت هذلی است» (۱۳۹۴، ج ۲: ۲۲۱).

طیبیان در بررسی دیدگاه سکاکی، نظر او را درباره اینکه این نوع استعاره در زمره استعاره تبعیه و استعاره ترشیحیه قرار میگیرد، نقد کرده و مردود دانسته است. او با آوردن بیتی که سکاکی در توضیح خود از آن بهره گرفته، مینویسد: «عقیده سکاکی درباره استعاره تبعیه مردود است زیرا اگر وی استعاره تبعیه را حقیقت، به معنای حقیقی آن بداند دیگر نمیتواند استعاره تخیلیه باشد. زیرا وی استعاره تخیلیه را مجاز میداند بنابراین لازم می‌آید استعاره بالکنایه بدون تخیلیه باشد و این سخن به اتفاق همه دانشمندان بلاغت باطل است. همچنین اگر وی استعاره تبعیه را مجاز به معنای مجازی آن بداند، چون علاقه‌اش مشابهت است، استعاره و آن هم استعاره تبعیه میشود، بنابراین عقیده سکاکی ما را از آنچه دیگر دانشمندان بلاغی گفته‌اند بنیاز نمیسازد و استعاره تبعیه با استعاره مکنیه یکی نمیباشد» (۱۳۸۸: ۳۸۶).

برخلاف طیبیان، مازندرانی در تحلیل خود، آراء سکاکی را محترم می‌شمارد و به‌منظور تأیید دیدگاه او درباره استعاره تبعیه و استعاره ترشیحیه، نمونه‌ای را برای اثبات نظرش عرضه میکند. او در توضیح مینویسد که در استعاره مکنیه سه قول وجود دارد و ضمن نقل دیدگاه‌های زمخشری و سکاکی، به انتقادهایی که بر تعریف سکاکی از استعاره وارد شده — یعنی اینکه «استعاره مکنیه نزد او آن است که مشبه مذکور و مراد مشبه‌به باشد» — اشاره میکند و پاسخ می‌دهد که این مفاسد وقتی بر او لازم می‌آید که سکاکی بگوید در استعاره مکنیه، مشبه مذکور و مراد مشبه‌به حقیقی است؛ حال آنکه چنین نیست؛ بلکه او قائل است که مراد همان مشبه است لیکن ادعا میکند که مشبه از جنس مشبه‌به است، برای مبالغه در «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا» میگوید مراد از مشبه همان مرگ است و ادعا میکند که مرگ از جنس «سَبْع» است؛ پس مراد مشبه‌به ادعایی است نه حقیقی و تمام مفاسد مذکوره مندفع است. به‌نظر نهایی نویسنده، با توضیحات مفصل، این استعاره از نوع استعاره مکنیه تخیلیه است (۱۳۷۶: ۳۰۳).

نراقی به طور ضمنی نظر سکاکی درباره مجاز لغوی بودن استعاره این بیت را رد کرده و نوشته است: «و اکثر محققین بر آنند که هر یک از «أظفار» و «منیّه» مستعمل در معنی موضوع له خود هستند حقیقت خواهد بود و مجاز لغوی نیستند بلکه مجاز در اسناد لازم آمده است یعنی ثابت شده است از برای «منیّه» آنچه نمیتواند شد از برای آن باشد که «أظفار» باشد و این مجاز لغوی نیست بلکه مجاز عقلی است (۱۳۳۵: ۱۸).
رجایی نیز در «معالم البلاغه» بحث مفصلی در اثنای توضیح استعاره آورده است که به آراء سکاکی توجه دارد. با این همه، خود او موافق خطیب قزوینی است و نظر سکاکی را نمی پذیرد (۱۳۵۳: ۳۰۸).
زاهدی نیز نظر سکاکی را رد کرده است و بر تخیلیّه بودن این بیت تأکید دارد: «این گفتار سکاکی مخالف تعریف دیگرانست، چون مشهور گویند: استعاره تخیلیّه قراردادن چیزی برای چیز دیگریست؛ مانند جعل «أظفار» برای «منیّه»، است ولی سکاکی برای «منیّه» صورت وهمی شبیه به چنگال، و دست و زبان تصور میکند» (۱۳۴۶: ۲۷۲).

زاهدی همچنین دیدگاه سکاکی مبنی بر تبعیّه بودن این استعاره را نیز رد کرده است و مینویسد: «ابویعقوب گوید: مرجع استعاره تبعیّه به استعاره مکنیّه عنها است و نشاید آنرا نوع جداگانه ای شمرد، چون قرینه تبعیّه همان استعاره بالکنایه میباشد و استعاره تبعیّه نیز قرینه بالکنایه است؛ در مثل: «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَثْبَتَتْ أَظْفَارَهَا» و «نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا» این گفتار نیز ناپسند است، چون اگر سکاکی استعاره تبعیّه در مثل «نَطَقَتِ الْحَالُ» و «انْشَبَتِ الْمَنِيَّةُ» را استعمال حقیقی بداند دیگر استعاره تخیلیّه ای در عبارت یافت نشود، پس: بالکنایه مستلزم تخیلیّه نخواهد بود زیرا به اعتقاد ایشان هم تخیلیّه مجاز است و این رأی مردود است؛ چون باتفاق تمام علماء استعاره مکنیّه عنها مستلزم تخیلیّه میباشد، و چنانچه استعاره تبعیّه را حقیقت لغویّه نداند، باید آنرا مانند مشهور نوع جداگانه ای از استعاره شمارد، نه مجاز مرسل. گفتار سکاکی در تقلیل انواع استعاره ما را از تحقیق دیگران بیهوده نمیکند» (همان: ۲۷۲-۲۷۳).

کاربرد جمله و بیت معادل فارسی

متأثر از این بیت، کاربرد معادل فارسی «چنگال مرگ» در آثار بلاغی رواج یافته است؛ به گونه ای که در برخی موارد، تنها به مثال فارسی اکتفا شده و در مواردی دیگر، مثال های فارسی و عربی در کنار هم آمده اند.
همایی در کتاب «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، ذیل بحث مجاز عقلی در توضیح استعاره تخیلیّه، از معادل فارسی استفاده کرده و چنین نوشته است: «مرگ چنگال خود را به فلان کس آویخت. (مرگ) را با تخیل شاعرانه در ذهن خود صورت حیوان وحشی درنده از قبیل گرگ و ببر داده و آن را حقیقه و واقعاً، از افراد و مصادیق آن «سبع» وحشی شمرده است. این نوع حقیقت را در اصطلاح اهل ادب حقیقت ادعایی میگویند؛ و مجاز عقلی در این معنی همان تصرف در امر عقلی است نه مرادف مجاز حکمی یعنی مجاز در اسناد که در باب مسند و مسندالیه فن معانی گفته اند (۱۳۸۹: ۱۶۶) همو در کتاب «معانی و بیان» نیز به طور مفصل بیت عربی را توضیح داده است (۱۳۷۳: ۱۸۲).

رنجبر، تجلیل و شمیسا در توضیحات خود، هم به بیت عربی و هم به معادل فارسی «چنگال مرگ» اشاره کرده اند. کزازی به بیت عربی اشاره نکرده و تنها از معادل فارسی استفاده کرده است. علوی مقدم و اشرف زاده (۱۳۷۶: ۱۲۳) پس از توضیح استعاره تخیلیّه که به همایی ارجاع داده اند، ابیات زیر را شاهد مثال آورده اند و توضیحی درباره آن ننوشته اند.

این رمه مرگ مرگ راست همه پاک
مانده به چنگال مرگ مرگ، شکاری
وانکه چو دنبه است و آنکه خشک و نزار است
گرچه تو را شیر مرغزار شکار است
(ناصرخسرو، ۱۳۶۱: ۸۳، ابیات ۵-۶)

تجلیل در بحث استعاره تخیلیته، همراه با مثالی عربی، این ابیات را به‌عنوان شاهد مثال نقل کرده است (۱۳۹۷: ۵۵). کزازی از دیگر نویسندگانی است که به بیت اشاره نکرده، اما در توضیح استعاره کنایی و در مبحث اضافه استعاری، ترکیب «چنگال مرگ» را تحلیل کرده است. او در توضیح استعاره کنایی مینویسد: «اگر بگوییم مرگ چنگال خویش را گشود، استعاره‌ای کنایی را به کار برده‌ایم ارزش زیباشناسی این سخن در آن است که مرگ را دارای چنگال پنداشته‌ایم همین پندار است که استعاره کنایی را پدید می‌آورد زیرا اگر پنداری شاعرانه در سخن نهفته نباشد، نمیتوان پذیرفت که مرگ دارای چنگال باشد» (۱۳۶۸: ۱۲۴).

ادامه بحث، کزازی با تقابل دو جمله «دژ چنگال خویش را گشود» و «مرگ چنگال خویش را گشود»، تفاوت تشبیه و استعاره را تحلیل کرده است (همان). او در بخش اضافه استعاری نیز استعاره «چنگال مرگ» را بررسی نموده است (همان: ۱۳۲).

محمدی در بحث استعاره مکنیه (یا بالکنایه) بعد از توضیح، به مسئله تخیلیته بودن میرسد و مثال «چنگال مرگ مرگ» را می‌آورد. او مینویسد: «گاهی استعاره مکنیه به صورت مکنیه تخیلیه در می‌آید و آن وقتی است که به استعاره، مکنیه چیزی یا عملی انسانی اسناد داده شود. به طور مثال، ترکیب چنگال مرگ مرگ استعاره مکنیه است اما چنانچه ربودن و کشتن انسانها را به آن نسبت دهیم استعاره تخیلیته ساخته میشود» (۱۳۸۷: ۹۷). رنجبر نیز مثال «پنجه مرگ در فلان کس فرو رفت» (۱۳۸۵: ۸۹) را آورده و توضیح داده است که در این تعبیر، مرگ به شیر تشبیه شده و مشبیه (شیر) ذکر نشده است؛ از این‌رو، استعاره بالکنایه است. ناخن یا پنجه که از ویژگیهای شیر است و موجب شناخت آن میشود، برای مرگ (مشبیه) اثبات گردیده، و از این‌رو، استعاره تخیلیه محسوب میشود (همان).

نقد بیت

ثروتیان در کتاب «بیان در شعر فارسی»، که هدف آن نگارش امثال فارسی برای آرایه‌های بیانی است، در مقدمه کتاب، به نقد بیت هذلی پرداخته است و از اینکه نویسندگان آثار بلاغی به جای استفاده از مثال ساده «چنگال مرگ» از آن بیت استفاده کرده‌اند، اظهار تأسف کرده و گفته است گویی متأسفانه گشودن باب بیان بر اهل ادب ایران بی شکستن طلسم آن با زبان عربی امکانپذیر نبوده است؛ سپس با آوردن این بیت که مسندنشین باب استعاره در آثار است گفته است «بدون تردید ترجمه و تجزیه و ترکیب بیت برای ایرانی فارسی زبان، صرف وقت و دقت لازم دارد در صورتیکه بحث از ترکیب ساده و فارسی «چنگال مرگ» بیرون از دایره بیت عربی، پژوهنده را زودتر به مقصد میرساند» (۱۳۶۹: ۱۰). در ادامه، ابیاتی از ناصرخسرو و فردوسی را به‌عنوان مثال ذکر میکند. او از اشعار ناصرخسرو این بیت را آورده است: «بریخت چنگش و فرسوده گشت / دندانش چو تیز کرد بر او مرگ چنگ و دندان را» (همان).

پژوهشگرانی نیز ترکیب «چنگال مرگ مرگ» را - که علوی‌مقدم و اشرف‌زاده و تجلیل از شعر ناصرخسرو شاهد مثال آورده‌اند - نقد کرده و آن را استعاره ندانسته‌اند. آنان بیان کرده‌اند ترکیب «چنگال مرگ» با «چنگال مرگ مرگ» بسیار متفاوت است و عبارت دوم دارای اضافه تشبیهی است (مستجاب، ۱۳۷۴: ۴۳).

کاربرد استعاره «چنگال مرگ» در شعر فارسی

استعاره «چنگال مرگ» با عبارتهای مشابهی چون «چنگ مرگ»، «دست مرگ»، «پنجه مرگ»، «دست اجل» و «چنگال اجل» در طول قرن‌ها در دیوان شاعران دیده میشود و میتوان گفت این ترکیب ارتباط مستقیمی با بیت عربی ندارد؛ زیرا پیش از آنکه بلاغت در ادب فارسی به صورت علمی شکل بگیرد و آثار بلاغی تدوین شوند و این بیت در آنها راه یابد، تصویرسازی با «چنگال مرگ» در شعر فارسی وجود داشته است؛ چنانکه در تاریخ نگارش کتابهای بلاغت آمده است: «در زبان فارسی تا پیش از نیمه دوم قرن پنجم هجری، هیچ کتابی در علم بلاغت نوشته نشده» (علوی مقدم، اشرف زاده، ۱۳۷۶: ۱۴)؛ اما بر پایه تاریخ شعر، استعاره «دست اجل» همسو با مفهوم این بیت عربی، در شعر رودکی در قرن چهارم هجری آمده است.

در طول قرن‌ها، با تحولات محتوایی و گسترش مفاهیم اندیشگانی و عرفانی، این استعاره بازتاب‌دهنده مضامین و مفاهیم متنوعی شده است که در سیر تاریخی آن میتوان موارد زیر را بررسی کرد:

تصویرسازی غنایی: استعاره «چنگال مرگ» در توصیفهای غنایی برای مفاهیم متنوع در تصویرسازی شاعران کلاسیک و معاصر فارسی به کار رفته است. در شعر کلاسیک، عنصری در مدح محمود غزنوی میگنجد: اجل وقتی تیغ تو را ببیند، چنگالش فرو میریزد. در این بیت هدف شاعر ستایش ممدوح و اغراق در قدرت اوست:

هوا که تیر تو ببیند بر آیدش دندان
اجل که تیغ تو ببیند بریزدش چنگال
(۱۳۶۳: ۱۸۲)

در دوره قاجار، قآنی در مدح شجاع السلطنه گفته است:

به چنگال اجل خصمت گرفتار
چو اندر چنگل شهباز عصفور
(۳۳۶: ۴۲۷)

فرخی‌زدی نیز در غزلی به مناسبت کمک به قحطی‌زدگان روسی سروده است:

جوی ز گندم این سرزمین تواند داد
ز چنگ مرگ رها جان صد هزار نفوس
(۱۳۸۹: ۱۵۲)

در شعر معاصر، شفیعی کدکنی در توصف طبیعت، برگی را توصیف کرده که با عشقی سبز در برابر باد، برای بقای حیاتش مقاومت میکند و پنجه در پنجه مرگ میزند:

باد را بین که پیچیده، بیرحم/ تا جدا سازد این شاخه از برگ/ برگ را بین که با عشق سبزش/ میزند پنجه در پنجه
مرگ(شفیعی کدکنی، ۱۴۰۱: ۱۶۲)

ناتوانی انسان در برابر مرگ: در این دیدگاه، مرگ به مثابه نیرویی سهمگین و گریزناپذیر تصویر شده که هیچکس نمیتواند از آن رهایی یابد و انسان موجودی ناتوان در برابر آن است. این اندیشه کاملاً منطبق با بیت هذلی است و در طول قرن‌ها در ادبیات تکرار شده است؛ از جمله در شعر پدر شعر فارسی، رودکی آمده است:

تو چگونه جهی؟ که دست اجل
به سر تو همیزند سر پاش
(۱۳۷۶: ۱۳۷)

فردوسی در بخش پادشاهی لهراسب، از زبان او در ستایش خداوند و تقدیر انسانها در جهان مرگ را همچون شیر ژیان با چنگال تیز نشسته تصویر کرده است:

تو شادان دل و مرگ چنگال تیز
نشسته چو شیر ژیان پرستیز
(۱۳۷۹، ج ۳: ۱۰۱۰)

در قصیده‌ای حکمی از ناصرخسرو قبادیانی در نکوهش غفلت انسان از مرگ، شاعر انسان ناآگاه را خطاب میکند که خوش خورده و فراوان خرامیده است و میگوید اگر توان داری، با حيله‌ای از چنگال مرگ رهایی یاب: ای خورده خوش و کرده فراوان فره اکنون که رفت عمر چه گویی که چه؟ ای بر جهنده کره، ز چنگال مرگ شو گر به حيله جست توانی بجه (۴۹۶:۱۳۶۱)

عطار نیشابوری نیز در ابیاتی با همین محتوا و به شیوه تلمیح می‌گوید که اگر رستم وارسته یا/سفندیار رویین‌تن هم باشی، نمی‌توانی از پنجه مرگ بگریزی:

پنجه بگشادست شیر مرگ و نتوانی شدن
گر تو رستم رسته‌ای از پنجه او در شکار
نیستی در پنجه مرگ از ز سنگ و آهنی
رسته‌تر از رستم و رویین‌تر از اسفندیار
(۴۲:۱۳۳۹)

در مضمون حکمی مشابه، سعدی نیز به ناتوانی انسان در گریز از مرگ چنین اشاره کرده است:

تو از دست اجل کی فرار خواهی کرد
قرارگاه تو دارالقرار خواهد بود
(۶۷۸:۱۳۸۵)

مرگ رهاییبخش در ادب حکمی و عرفانی

همسو با محتوای عرفانی و نگرش مثبت به مرگ، این استعاره در مفهومی رهاییبخش به کار رفته است؛ چنانکه پنجه مرگ در این دیدگاه باعث آزادی انسان میشود مولوی در رباعی زیر با آوردن استعاره «دست اجل» از آمدن مرگ خویش شادمانی میکند و میخواهد با مرگ، غوغایی در عدم بیفکند:

در دست اجل چو درنهم من پایی
در کتم عدم در افکنم غوغایی
حیران گردد عدم که هرگز جایی
در هر دو جهان نیست چنین شیدایی
(۳۲۷:۱۳۷۸)

سنایی در بیت زیر با بهره‌گیری از استعاره «پنجه مرگ»، مرگ را رهایی از دست یک مشت سگ بیکار کاهدانی میداند:

بجز پنجه مرگ بازت که خرد
ز مشتی سگ کاهل کاهدانی
(۶۷۷:۱۳۶۲)

نظامی گنجوی در منظومه «لیلی و مجنون» در بخشی که پدر مجنون به دیدار او می‌آید و او را نصیحت میکند، با به کارگیری این استعاره به مفهوم «آمادگی برای مرگ پیش از مرگ» اشاره دارد؛ بدین معنا که اگر انسان پیش از فرارسیدن مرگ، به آن بیندیشد، هنگام مرگ دچار رنج نخواهد شد:

پیشینه عیار مرگ میسج
تا مرگ رسد نباشدت رنج
از پنجه مرگ جان کسی برد
کو پیش ز مرگ خوشتن مرد
(۴۴۴:۱۳۶۲)

اندوه و مرگ‌اندیشی رمانتیکی در شعر معاصر

مرگ‌اندیشی، توصیف تلخی زندگی و طلب مرگ یکی از مؤلفه‌های مکتب رمانتیسم است. این نگرش در شعر معاصر فارسی گسترش یافت و بسیاری از شاعران، همچون توللی، رحمانی و نادرپور، با کاربرد استعاره‌های «چنگال

مرگ»، «پنجه مرگ» و «دست مرگ» به توصیف مرگی تلخ، اما دل‌پذیر پرداختند. نزد این شاعران، مرگ پاسخی است به بیهودگی زیستن و مایه‌رهایی از رنج وجود است (مشایخ‌کندسکلا و همکاران، ۱۴۰۱: ۵۸).
توللی در بیت زیر با محتوای مرگ‌اندیشی خواستار مردن است و با به‌کارگیری استعاره «دست مرگ»، از آن شکوه میکند که چرا مرگ به سراغ دیگران میرود و به سراغ او نمی‌آید:

من خواستار مرگم و آوخ که دست مرگ
دام حیات این شد و دامان آن گرفت
(۱۳۳۳: ۱۶۵)

در بیان تلخکامی زندگی، او خود را به سنگ راهی مانند کرده است که تنها پنجه مرگ آن را نوازش کرده است:
سنگ ره بودی و جز نفرت خلقت نگرفت
چنگ غم بودی و جز پنجه مرگ نخواست
(۱۳۶۹: ۴۸)

نصرت رحمانی نیز در ابیاتی از تلخی روزگار خویش سخن میگوید که حتی در خواب هم مرگ پنجه بر روانش میکشد:

خواب، آه، خواب، شیرۀ مرفین دردهاست
افسوس! خواب من همه بیداری من است
در خواب، مرگ پنجه کشد بر روانم، آه
بیداریم فسانۀ بیماری تن است
(۱۳۳۶: ۵۳)

در شعری دیگر، نادرپور با اشتیاق، از پنجه مرگ میخواهد تا در خانه‌اش را بکوبد تا او خود در را بگشاید:
بکوب ای دست مرگ، ای پنجه مرگ/ به تندی بر درم تا در بگشایم/ تو مرغان قفس را پرگشودی/ من این مرغ
قفس را پر گشایم (۱۳۸۲: ۱۱۳)

نتیجه‌گیری

در این مقاله با تأملی بر سیر تاریخی، ادبی و محتوایی عبارت «چنگال مرگ» در آثار بلاغی و شعر فارسی جایگاه و تحول آن بررسی شد. از نظر تاریخی، از قرن پنجم هـ.ق. در آثار بلاغی ادب کلاسیک که به زبان عربی نوشته شده‌اند، بیت «وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَتَتْ أَطْفَارَهَا / أَلْقَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ» هُذَلِي از شاعران مُخَضَّم که از «چنگال مرگ» سخن گفته است، به عنوان مرجع آموزش استعاره ذکر شده است و در آثار بلاغی فارسی نیز محور تحلیل و تبیین استعاره قرار گرفت و توجه بلاغی‌نویسان به آن تا روزگار معاصر ادامه یافته است و در سیر تحول تاریخی، در برخی منابع معادل فارسی آن را نیز آورده‌اند. اهمیت این بیت ابتکار شاعر در کاربرد استعاره مکنیه است. در سطح ادبی، این بیت در کتابهای بیان فارسی برای شرح کلی استعاره، توضیح استعاره مکنیه و تخیلیه، استعاره تبعیه، اضافه استعاری و نیز آرایه تشخیص به‌کار رفته است. از این‌رو میتوان آن را «شاه‌مثال استعاره» در تاریخ آثار بلاغی فارسی و عربی دانست. بررسی جامعۀ آماری منابع نشان داد که از دهه ۱۳۴۰ هجری شمسی به بعد، کاربرد معادل فارسی به‌همراه ذکر بیت عربی در کتابهای بلاغت رایج شده و نقش این مثال از توضیحات کلی استعاره به تبیین آرایه تشخیص گسترش یافته است. بیشترین بسامد حضور آن نیز در تحلیلهای مربوط به/استعاره مکنیه تخیلیه مشاهده میشود. درعین حال، برخی پژوهشگران متأخر – از جمله ثروتیان – نسبت به تکرار بیرویه این بیت در آثار بلاغی و بیتوجهی به نمونه‌های فارسی نگرش انتقادی داشته‌اند.

استعاره «چنگال مرگ» از آغاز شعر فارسی در گونه‌های ادبی، از جمله ادب غنایی، عرفانی، تعلیمی و شعر معاصر، حضوری پیوسته دارد. در کاربرد واژه‌ها، ترکیباتی چون «پنجه مرگ»، «چنگال مرگ»، «دست اجل» و «چنگال

اجل» بیشترین بسامد دیده میشود. این ترکیبات، از نظر ادبی به عنوان استعاره در تصویرسازیهای شاعران از جنبهٔ پیکری مرگ به کار رفته‌اند؛ از نظر محتوا، فراوانی بیشتر در مفهوم ترس از مرگ، حتمی بودن و ناتوانی انسان در برابر آن است که همسو با مضمون بیت عربی تکرار شده است؛ اما در سیر تحول آن، شاعران توانسته‌اند در ادب عرفانی با کاربرد این استعاره و تغییر محتوا از مرگ رهاییبخش سخن بگویند و آمدن مرگ را نه چیز ترسناک بلکه رهایی از این دنیا و رسیدن به عالم معنا تعبیر کنند. در محتوای دیگر نیز این استعاره در مضمون رمانتیکی شعر معاصر وارد شده است که شاعران با مفهوم مرگ‌اندیشی رمانتیکی با این استعاره از مرگ گفته‌اند و طلب مرگ کرده‌اند.

در سخن پایانی، میتوان گفت که تعبیر «چنگال مرگ» تصویری است که همزمان در سه حوزهٔ تاریخی، آموزشی و زیبایی‌شناختی بلاغت حضور دارد و مسیر دگرگونی/استعاره را از کاربرد آموزشی بلاغت کلاسیک تا کارکرد احساسی و رمانتیکی در بازنمایی مفهوم مرگ در شعر معاصر نمایان میسازد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکتری با عنوان «کتابشناسی توصیفی - انتقادی کتابهای بیان فارسی» است که به راهنمایی دکتر سیدجواد مرتضایی و مشاورهٔ دکتر مرضیه آباد و با پژوهش فاطمه‌زهرآ توانچه انجام شده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان از سردبیر، مدیرمسئول، داوران و همکاران نشریهٔ سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) و نیز کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد صمیمانه سپاسگزاری میکنند. این مقاله به یاد مادر یگانه، برادر گرامی زنده‌یاد محمدعلی توانچه، و تمامی درگذشتگان روزگار کرونا، تقدیم میشود که با وقار در «چنگال مرگ» آرام گرفتند و به آغوش خداوند پیوستند.

تعارض منافع

نویسندگان تأیید میکنند که این اثر پیشتر منتشر نشده و حاصل پژوهش مشترک آنان است و با رضایت کامل ارائه میشود. پژوهش مطابق اصول اخلاقی انجام شده و هیچ تخطی در آن صورت نگرفته است. مسئولیت اعلام تعارض منافع و حمایت‌های مالی بر عهدهٔ نویسندگان است.

REFERENCES

- Imam 'Alī (A.S.). (1999). *Nahj al Balāghah*. Qom: Nasim e Hayat.
- Aka Hosseini, Hossein, & Hemmatian, Mahboubeh. (2015). An Analytical Perspective on the Science of Rhetoric. Tehran: SAMT.
- Alāvi Moghadam, Seyyed Mohammad, & Ashrafzadeh, Reza. (1997). *Ma'ānī va Bay ān (The Sciences of Meaning and Rhetoric)*. Tehran: SAMT.
- Al 'Abbasi, Abu al Fath. (1947). *Ma'āhid al Tansīṣ: Sharḥ Shawāhid al Talkhīṣ*. Beirut: 'Ālam al Kutub.
- Al Dhahabi, Muhammad ibn Ahmad. (1971). *Tārīkh al Islām wa Wafayāt al Mashāh īr wa al A'lām*. Beirut: Dar al Kutub al 'Ilmiyyah.
- Al Fakhouri, Hanna. (1988). *History of Arabic Literature*. Tehran: Toos.
- Al Hayawi, Awad Saleh Ali. (2015). *Shi'r Abu Dhu'ayb al Hudhali*. Damascus: Dar w a Mu'assasat Raslan.
- Al Hudhaliyyūn. (1965). *Dīwān al Hudhaliyyīn*. Egypt: Dar al Kutub al Misriyyah.

- Al Mufaḍḍal al Ḍabbī, al Mufaḍḍal ibn Muhammad. (1920). *Dīwān al Mufaḍḍaliyyāt*. Beirut: Jesuit Press.
- Al Tha'ālibī, Abū Maṣṣūr. (1901). *Al Muntahil*. Alexandria: Al Maṭba'ah al Tijāriyyah.
- Al Zamakhshari, Mahmoud ibn 'Umar. (1987). *Al Kashshāf 'an Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al Tanzīl wa 'Uyūn al Aqāwīl fī Wujūh al Ta'wīl*. Beirut: Dar al Kitāb al 'Arabī.
- Amin Shirazi, Ahmad. (2015). *Eloquent Rhetoric through Ḥadīth and the Qur'an*, Vol. 2: The Science of Rhetoric. Qom: Bustān al Kitāb.
- Antaki, Dawud ibn 'Umar. (2006). *Tadhkirat ūlī al-Albāb wa-al-Jāmi' li-al-'Ajab al-'Ujāb*. Cairo: Maktabat al-Thaqāfah al-Dīniyyah.
- Aq Evlī, Abd al Hossein. (1936). *Dorr al-Adab: On the Arts of Ma'ānī, Bayān, and Badī'*. Shiraz: Mostafavi Press.
- Attar, Mohammad ibn Ebrahim. (1960). *Dīvān*. Tehran: Sanā'i.
- Farrokhi Yazdi. (2010). *Dīvān*. Tehran: Amir Kabir.
- Ferdowsi, Abu al Qasim. (2000). *Shāhnāmeḥ of Ferdowsi: Critical Edition and Analytical Introduction*. Isfahan: Shahnameh Research Institute.
- Forsat-e Shirazi, Mohammad Nasir ibn Ja'far. (2014). *Treatises on the Literary Sciences: Rhetoric and Composition*. Tehran: Safir Ardehal.
- Goli, Ahmad. (2008). *Persian Rhetoric (Ma'ānī and Bayān)*. Tabriz: Aydin.
- Homāyi, Jalal al Din. (1994). *Notes of Jalal al Din Homāyee on Ma'ānī and Bayān*. Tehran: Homa.
- Homāyee, Jalal al Din. (2010). *Funūn-e Balāghat va Ṣanā'āt-e Adabī*. Tehran: Ahura.
- Ibn al Athir, 'Ali ibn Muhammad. (1994). *Asad al Ghabah fī Ma'rifat al Sahabah*. Beirut: Dar al Kutub al 'Ilmiyyah.
- Ibn al Mu'tazz, 'Abd Allah ibn Muhammad. (1410 AH). *Al-Badī' fī al-Badī'*. [n.p.]: Dar al Jil.
- Kazzazi, Mir Jalal al Din. (1989). *Aesthetics of Persian Speech*, Vol. 1: Bayān. Tehran: Nashr e Markaz.
- Mazandarani, Mohammad Hadi ibn Mohammad Saleh. (1996). *Anwār al Balāghah*. Tehran: Markaz e Farhangī Qeble.
- Mashayekh Kondeskala, F., Fakhr Eslam, B., Norouz, M., & Shabani, A. (2022). Components of Thanatological Thought in Contemporary Persian Poetry. *The Monthly Journal of Stylistics of Persian Poem and Prose*, 71, 51–66. DOI: 10.22034/bahareadab.2022.15.6.76
- Mo'ezzī, Najaf Qoli. (1983). *Darreh ye Najafī: On the Sciences of 'Arūḍ, Badī', and Qāfiyah*. Tehran: Foroughi.
- Mohammadi, Mohammad Hossein. (2008). *Balāghat: Ma'ānī, Bayān, and Badī'*. Tehran: Zavvar.
- Molana (Jalal al Din Rumi). (1999). *Kulliyyāt-e Shams*. Tehran: Amir Kabir.
- Naderpour, Nader. (2003). *Collected Poems*. Tehran: Negah.
- Naraqī, Mahdi ibn Abi Zar. (1956). *Nukhabat al Bayān*. Tehran: Majles Press.

- Naser Khusraw. (1982). *Dīvān*. Tehran: Chakameh.
- Nasirian, Yadollah. (1999). *The Sciences of Rhetoric and the Miraculous Nature of the Qur'an*. Tehran: Research Institute for the Humanities.
- Nezami Ganjavi, Elias ibn Yusuf. (1983). *Kulliyāt e Khamsa*. Tehran: Zarrin.
- Onsori Balkhi. (1984). *Dīvān*. Tehran: Ketābkhāneh ye Sanā'ī.
- Qa'ani Shirazi. (1957). *Dīvān*. Tehran: Amir Kabir.
- Rajai, Mohammad Khalil. (1974). *Ma'ālem al Balāghah fī 'Ilm al Ma'ānī, al Bayān, w a al Badī'*. Shiraz: University of Shiraz.
- Rahmani, Nosrat. (1957). *Termeh*. Tehran: Khosheh.
- Ranjbar, Ahmad. (2006). *Bayān*. Tehran: Asatir.
- Rudaki Samarqandi. (1997). *Dīvān*. Tehran: Negah.
- Sa'di, Muslih al Din. (2006). *Kulliyāt e Sa'di*. Tehran: Hermes.
- Salem, George. (1965). *'Alā Hāmish al Adab al 'Arabī (On the Margins of Arabic Literature)*. Aleppo: Maktabat al Sharq.
- Sanā'ī, Majdūd ibn Ādam. (1983). *Dīvān*. Tehran: Sanā'ī.
- Servatian, Behrouz. (1990). *Bayān dar She'r e Fārsi (Rhetoric in Persian Poetry)*. Tehran: Barg.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (1996). *Imagery in Persian Poetry*. Tehran: Āgā h.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. (2022). *A Child Named Shadi: Five Collections o f Poetry*. Tehran: Sokhan.
- Shams al 'Ulamā Garakani, Mohammad Hossein. (1998). *Abda' al Badāye*. Tabriz: A hrar.
- Shamisa, Sirus. (1991). *Bayān*. Tehran: Ferdows.
- Tabibian, Hamid. (2009). *Equivalents of the Rhetorical Sciences in Persian and Ara bic Based on Talkhīṣ al Miftāḥ and Mukhtaṣar al Ma'ānī*. Tehran: Amir Kabir.
- Taghavi, Seyyed Nasrollah. (1984). *The Norm of Speech*. Isfahan: Farhangsara ye Is fahan.
- Tajlil, Jalil. (2018). *Ma'ānī va Bayān (Meanings and Rhetoric)*. Tehran: Nashr-e Dan eshgahi.
- Tavallali, Fereydun. (1954). *Rahā*. Tehran: Amir Kabir.
- Tavallali, Fereydun. (1990). *Bāzgasht*. Shiraz: Navid.
- Yaqut al Hamawi, Yaqut ibn 'Abd Allah. (1993). *Mu'jam al Udabā'*. Beirut: Dar al 'Ar ab al Islami.
- Zahedi, Zayn al Din Ja'far. (1967). *Ravesh e Goftār: 'Ilm al Balāghah dar Funūn e M a'ānī, Bayān, Badī'*. Mashhad: University Press.
- Zaki, Ahmad Kamal. (1969). *Shi'r al Hudhaliyyīn fī al 'Asrayn al Jāhilī wa al Islāmī*. C airo: Dar al Katib al Arabi.
- Zia Azari, Shahriar. (2017). *The Standard of Metaphor: A Manifestation of the Qur'an's Rhetorical Miracle*. Tehran: IRIB Publications.

فهرست منابع فارسی

- امام علی (ع) (۱۳۷۹). نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی، قم: نسیم حیات.
- آقاحسینی، حسین، و همتیان، محبوبه. (۱۳۹۴). نگاهی تحلیلی به علم بیان. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- آق‌اولی، عبدالحسین. (۱۳۱۵). دُرَرُ الْأَدَب: در فن معانی، بیان، بدیع. شیراز: چاپخانه مصطفوی.
- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۹۹۴م). أسد الغابة فی معرفة الصحابة (ج ۲). به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن معتز، عبدالله بن محمد. (۱۴۱۰ق). البدیع فی البدیع. [بیجا]: دارالجلیل.
- العباسی، أبو الفتح. (۱۹۴۷م). معاهد التنصيص شرح شواهد التلخیص (ج ۲). به کوشش محمد محیی‌الدین عبد الحمید. بیروت: عالم الکتب.
- الثعالبی، أبو منصور. (۱۹۰۱م). المنتحل. به کوشش احمد أبوعلی. الإسکندریة: المطبعة التجارية (عرزوزی و جاویش).
- الفاخوری، حنا. (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: توس.
- الحيوای، عواد صالح علی. (۲۰۱۵م). شعر أبوذؤیب الهذلی. دمشق: دار و مؤسسه رسلان.
- امین شیرازی، احمد. (۱۳۹۴). بلاغت روان با حدیث و قرآن. ج ۲: علم بیان. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- انطاکي، داود بن عمر. (۲۰۰۶م). تذکرة أولی الألباب و الجامع للعجب العجائب. به کوشش علی عمر. قاهره: مکتبه الثقافة الدينية.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۹۷). معانی و بیان. تهران: نشر دانشگاهی.
- تقوی، نصرالله. (۱۳۶۳). هنجار گفتار (در فن معانی و بیان و بدیع فارسی). اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.
- توللی، فریدون. (۱۳۳۳). رها. تهران: امیرکبیر.
- توللی، فریدون. (۱۳۶۹). بازگشت. شیراز: نوید.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۶۹). بیان در شعر فارسی. تهران: برگ.
- ذهبی، محمد بن احمد. (۱۹۷۱م). تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام. ج ۲. به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- رحمانی، نصرت. (۱۳۳۶). ترمه. تهران: خوشه.
- رنجبر، احمد. (۱۳۸۵). بیان. تهران: اساطیر.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۵۳). معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع. شیراز: دانشگاه شیراز.
- رودکی سمرقندی. (۱۳۷۶). دیوان. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: نگاه.
- زاهدی، زین‌الدین (جعفر). (۱۳۴۶). روش گفتار علم بلاغه در فن معانی، بیان، بدیع. مشهد: چاپخانه دانشگاه.
- زکی، أحمد کمال. (۱۹۶۹م). شعر الهذليين فی العصرين الجاهلي و الإسلامي. القاهرة: دارالکاتب العربی.
- زمخشري، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عیون الأقاويل فی وجوه التأویل. بیروت: دارالکتاب العربی.
- سالم، جورج. (۱۹۶۵م). علی هامش الأدب العربی. حلب: مکتبه الشرق.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۵). کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.

- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان. به‌اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- الشعراء الهذليين. (۱۳۸۵ق). دیوان الهذليين. به‌تصحیح احمد الزین و محمود ابوالوفاء. مصر: دارالکتب المصریة.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۴۰۱). طفلی به نام شادی: پنج دفتر شعر. تهران: سخن.
- شمس‌العلماء گرکانی، محمدحسین. (۱۳۷۷). ابداع البدایع. به‌اهتمام حسین جعفری. مقدمه از جلیل تجلیل. تبریز: احرار.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). بیان. تهران: فردوس.
- ضیاء‌آذری، شهریار. (۱۳۹۶). عیار استعاره: جلوه‌ای از اعجاز بیانی قرآن کریم. تهران: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
- طیبیان، حمید. (۱۳۸۸). برابره‌های علوم بلاغت در فارسی و عربی براساس تلخیص‌المفتاح و مختصر‌المعانی. تهران: امیرکبیر.
- علوی‌مقدم، سیدمحمد، و اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۶). معانی و بیان. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۳۹). دیوان. به‌تصحیح و مقابله سعید نفیسی. تهران: سنایی.
- عنصری بلخی. (۱۳۶۳). دیوان. به‌تصحیح و مقدمه سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه‌سنایی.
- فرخی‌یزدی. (۱۳۸۹). دیوان. به‌تصحیح و مقدمه حسین مکی. تهران: امیرکبیر.
- فرصت‌شیرازی، محمد نصیر بن جعفر. (۱۳۹۳). رساله‌هایی در علوم ادبی: بلاغت و انشا (متعلق به مجموعه دریای کبیر). به‌کوشش مجید صاریان. تهران: سفیر اردهال.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و مقدمه تحلیلی. ج ۳. به‌تصحیح مصطفی جیحونی. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- قائمی‌شیرازی. (۱۳۳۶). دیوان. به‌تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران: امیرکبیر.
- گلی، احمد. (۱۳۸۷). بلاغت فارسی (معانی و بیان). تبریز: آیدین.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). زیباشناسی سخن فارسی (ج ۱: بیان). تهران: نشر مرکز.
- مازندرانی، محمدهادی بن محمدصالح. (۱۳۷۵). انوارالبلاغه (در فنون معانی، بیان و بدیع). به‌کوشش محمدعلی غلامی‌نژاد. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، دفتر نشر میراث مکتوب.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۷). بلاغت: معانی، بیان و بدیع. تهران: زوار.
- مشایخ کندسکلا، فهیمه؛ فخراسلام، بتول؛ نوروز، مهدی؛ و شعبانی، اکبر. (۱۴۰۱). «مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در شعر معاصر». ماهنامه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۷۱، ۵۱-۶۶. DOI: 10.22034/bahareadab.2022.15.6.76
- معزّی، نجفقلی. (۱۳۶۲). ذرّه نجفی: در علوم عروض، بدیع، قافیه. به‌کوشش حسین آهی؛ مقدمه از کریم امیری‌فیروزکوهی و مهدی حمیدی. تهران: فروغی.
- مفضل ضبی، مفضل بن محمد. (۱۹۲۰ق). دیوان المفضلیات، به شرح ابن‌الأنباری. بیروت: الآباء الیسوعیین.
- مولانا، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). کلیات شمس. به‌تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- نادرپور، نادر. (۱۳۸۲). مجموعه اشعار. با نظارت پوپک نادرپور. تهران: نگاه.

ناصر خسرو. (۱۳۶۱). دیوان: به ضمیمه روشنائی نامه، سعادت نامه، مقطعات و ابیات متفرقه. به تصحیح و مقدمه تقی زاده. تهران: چکامه.

نراقی، مهدی بن ابی ذر. (۱۳۳۵). نخبه البیان: در وجوه تشبیه، استعارات و محسنات بدیعیه. به اهتمام حسن نراقی. تهران: چاپخانه مجلس.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۲). کلیات خمسه نظامی گنجوی. مقدمه از معین فر. تهران: زرین.

نصیریان، یدالله. (۱۳۷۸). علوم بلاغت و إعجاز قرآن. تهران: پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.

همایی، جلال الدین. (۱۳۷۳). یادداشتهای جلال الدین همایی درباره معانی و بیان. به کوشش ماهدخت همایی. تهران: هما.

همایی، جلال الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۳ م). معجم الأدباء. به کوشش إحسان عباس. بیروت: دارالعرب الإسلامی.

معرفی نویسندگان

فاطمه زهرا توانچه: دانشجوی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: f.tavanche@yahoo.com)

(ORCID: 0000-0002-7580-9205)

سید جواد مرتضایی: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: gmortezaie@um.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-5304-060X)

مرضیه آباد: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: mabad@um.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-5968-289X)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Fatemeh Zahra Tavancheh: PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: f.tavanche@yahoo.com)

(ORCID: 0000-0002-7580-9205)

Seyed Javad Mortezaie: Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: gmortezaie@um.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0002-5304-060X)

Marzieh Abad: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: mabad@um.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-5968-289X)